به نام خداوند جان و خرد

**مبانی معناشناسی‌شناختی**

**نویسنده: آزیتا افراشی**

**فهرست مطالب**

[پیش‌گفتار 9](#_Toc459714637)

[فصل اول:](#_Toc459714638) [پیش‌زمینه 17](#_Toc459714639)

[1-1 مقدمه 17](#_Toc459714640)

[1-2 ویژگی‌های رویکرد شناختی 18](#_Toc459714641)

[1-3 شکل‌گیری علم میان‌رشته‌ایِ شناخت 22](#_Toc459714642)

[1-4 زبان‌شناسيِ‌ شناختي 25](#_Toc459714643)

[1-5 بدن‌مندی، ذهن و معنا 29](#_Toc459714644)

[1-6 جمع‌بندی مطالب 33](#_Toc459714645)

[فصل دوم:](#_Toc459714646) [مقوله‌بندی 35](#_Toc459714647)

[2-1 مقدمه 35](#_Toc459714648)

[2-2 مقوله‌بندی، ذهن و زبان 36](#_Toc459714649)

[2-3 نظریةکلاسیک مقوله‌بندی 41](#_Toc459714650)

[2-4 نقد نظریةکلاسیک مقوله‌بندی 43](#_Toc459714651)

[2-5 مقوله‌بندیِ پیش‌نمونه‌بنیاد 46](#_Toc459714652)

[2-6 مقوله‌بندی و بدن‌مندی 48](#_Toc459714653)

[2-7 جمع‌بندی مطالب 50](#_Toc459714654)

[فصل سوم:](#_Toc459714655) [طرح‌واره 51](#_Toc459714656)

[3-1 مقدمه 51](#_Toc459714657)

[3-2 تعریف 52](#_Toc459714658)

[3-3 تکوین طرح‌واره‌ها 56](#_Toc459714659)

[3-4 طرح‌واره و بازنمودِ زبانی 57](#_Toc459714660)

[3-4-1 طرح‌واره و استعاره 62](#_Toc459714661)

[3-5 جمع‌بندی مطالب 63](#_Toc459714662)

[فصل چهارم:](#_Toc459714663) [استعاره مفهومی 65](#_Toc459714664)

[4-1 مقدمه 65](#_Toc459714665)

[4-2 نگاشت 67](#_Toc459714666)

[4-3 حوزة مبدأ و حوزة مقصد 72](#_Toc459714667)

[4-3-1 استعاره‌های دانش‌بنیاد و طرح‌واره‌‌بنیاد 76](#_Toc459714668)

[4-4 انواع استعاره‌های مفهومی 78](#_Toc459714669)

[4-4-1 استعاره‌های جهتی 78](#_Toc459714670)

[4-4-2 استعاره‌های ساختی 81](#_Toc459714671)

[4-4-3 استعاره‌های هستی‌شناختی 82](#_Toc459714672)

[4-4-4 استعاره‌های تصویری 83](#_Toc459714673)

[4-4-5 کلان‌استعاره‌ها 84](#_Toc459714674)

[4-5 جمع‌بندی مطالب 86](#_Toc459714675)

[فصل پنجم:](#_Toc459714676) [مجاز مفهومی 87](#_Toc459714677)

[5-1 مقدمه 87](#_Toc459714678)

[5-2 تعریف 89](#_Toc459714679)

[5-3 علاقه‌های مجاز درعلم بیان 93](#_Toc459714680)

[5-3-1 علاقه کلیت و جزئیت 93](#_Toc459714681)

[5-3-2 علاقه ظرف و مظروف 94](#_Toc459714682)

[5-3-3 علاقه لازم و ملزوم 95](#_Toc459714683)

[5-3-4 علاقه علیت 96](#_Toc459714684)

[5-3-5 علاقه عموم و خصوص 97](#_Toc459714685)

[5-3-6 علاقه جنس 98](#_Toc459714686)

[5-3-7 علاقه گذشته و آینده 98](#_Toc459714687)

[5-3-8 علاقه تضاد 99](#_Toc459714688)

[5-3-9 علاقه ابزاریه 100](#_Toc459714689)

[5-3-10 علاقه مجاورت 100](#_Toc459714690)

[5-4 ماهیت مجاز مفهومی 101](#_Toc459714691)

[5-5 نقش مجاز 104](#_Toc459714692)

[5-6 جمع‌بندی مطالب 107](#_Toc459714693)

[فصل ششم:](#_Toc459714694) [مفهوم‌سازیِ مکان، حرکت، زمان 109](#_Toc459714695)

[6-1 مقدمه 109](#_Toc459714696)

[6-2 مفهوم‌سازیِ مکان 109](#_Toc459714697)

[6- 3 مفهوم‌سازیِ حرکت 116](#_Toc459714698)

[6- 4 مفهوم‌سازیِ زمان 120](#_Toc459714699)

[6-5 جمع‌بندی مطالب 126](#_Toc459714700)

[فصل هفتم:](#_Toc459714701) [چندمعنایی 129](#_Toc459714702)

[7-1 مقدمه 129](#_Toc459714703)

[7-2 چندمعنایی در نگرش ساخت‌گرا 130](#_Toc459714704)

[7-3 نخستین پژوهش‌ها در تبیین نظام‌مندیِ چندمعنایی 132](#_Toc459714705)

[7-4 چندمعنایی در نگرش شناختی: سازوکاری برای مقوله‌بندی 133](#_Toc459714706)

[7-5 نگاهی به کاراییِ تبیینیِ چندمعناییِ نظام‌مند 134](#_Toc459714707)

[7-6 چندمعناییِ نظام‌مند و تغییر معنا 135](#_Toc459714708)

[7-7 چالش‌های نظریة چندمعناییِ نظام‌مند 138](#_Toc459714709)

[7-8 جمع‌بندی مطالب 140](#_Toc459714710)

[فصل هشتم:](#_Toc459714711) [آمیختگیِ مفهومی 143](#_Toc459714712)

[8-1 مقدمه 143](#_Toc459714713)

[8-2 فضاهای ذهنی 145](#_Toc459714714)

[8-3 فضاهای ذهنی و حوزه‌های مفهومی 150](#_Toc459714715)

[8-4 آمیختگی فضاهای ذهنی 153](#_Toc459714716)

[8-5 جمع‌بندی مطالب 157](#_Toc459714717)

[واژه‌نامه فارسی به انگلیسی 159](#_Toc459714718)

[واژه‌نامه انگلیسی به فارسی 167](#_Toc459714719)

[کتابنامه 175](#_Toc459714720)

پیش‌گفتار

بلومفیلد[[1]](#footnote-1) [(1379: 157 ) 1933] در کتاب *زبان*[[2]](#footnote-2)*،* مطالعة معنا را به روزی معوق ‌کرد که تحلیل علمی معنا امکان‌پذیر‌ شود و معناشناسی‌شناختی از رسیدن آن روز خبر می‌دهد. اکنون در قرن بیست‌و‌یکم شاهد هستیم بسیاری از موضوعاتی که روزی در تاریخ مطالعات معنا‌شناختی به‌مثابه رمزو‌راز بودند، نه تنها درقالب مسائلی علمی مطرح شده‌اند، بلکه برای بسیاری از این مسائل پاسخی به‌دست ‌آمده است. البته تردیدی‌نیست که هنوز پرسش‌های بی‌پاسخ متعددی نیز موجود ‌است.

یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های معناشناسی‌شناختی، ماهیت میان‌رشته‌ای آن است. سال‌های نخست میان‌رشته‌ای شدنِ معناشناسی، ابهامات بسیاری را در بارة موضوعات، اولویت‌های پژوهشی و حتی این‌که آیا یک پژوهش معناشناختی میان‌رشته‌ای واقعاً در حیطه معناشناسی زبان قرار می‌گیرد یا خیر پدید آورد. شاید هنوز هم پژوهش‌های معناشناسی‌شناختی با ماهیت میان‌رشته‌ای در نگاه صاحب‌نظرانی که از حوزه‌های مجاور معناشناسی، مانند ادبیات و فلسفه، به آن می‌نگرند این شبهه را ایجاد کنند که پژوهش‌هایی نظیر معناشناسی عواطف، معناشناسی حرکت، معناشناسی زمان و نظایر آن آیا به راستی معناشناسی‌اند یا خیر؟ بی‌تردید بر اساس تعریفی که معناشناسی تا دهه 1970 میلادی با آن شناخته می‌شد نمی‌توان تصورکرد که چنین موضوعاتی در حوزة معناشناسی قابل طرح باشند. ولی با سرعت گرفتن جریان علم و شکل گرفتن پیوندهای میان علوم، تعاملی میان تحلیل‌های علمی در حوزه‌های مختلفِ مطالعه ایجاد‌شد و تحلیل‌ها در یک حوزة علمی بر دستاوردهای حوزة علمی دیگر استوار شد و به این ترتیب ماهیت معناشناسی نیز متحول گردید.

در نتیجه تحولِ معناشناسی به علمی میان‌رشته‌ای به نام معناشناسی‌شناختی، برخی از پرسش‌های قدیمی در معناشناسی که به شیوه علمی پاسخ داده نمی‌شد به کمک علومی مانند روان‌شناسی، علوم اعصاب، جامعه‌شناسی و فرهنگ‌پژوهی و جزآن، فراتر از آن‌که پاسخ‌هایی پیدا‌ کرد، تبیین‌ نیز شد؛ یعنی دلایل این سازوکارهای معنایی در حوزه‌های دیگرِ مطالعه، مانند تحولات درزمانی و رده‌شناسی زبان، رشد شناختی و زبانی کودک، فرهنگ و البته علوم اعصاب شناختی و علم رایانه، به‌دست آمد. نباید تصور‌کنیم که علوم و حوزه‌های مطالعة متفاوت، به طور یک‌سویه برای حل مسائل معناشناسی زبان بسیج شدند؛ بلکه درست‌تر است به علم قرن بیست‌و‌یکم به‌مثابه یک شبکه دانش نگاه‌کنیم که حصول دستاوردها در هر نقطه از این شبکه، لاجرم بر کل آن تاثیر می‌گذارد. این‌گونه بود که برای مثال، معناشناسان دریافتند اگر در بارة چندمعنایی واژه‌ها به پژوهش می‌پردازند نمی‌توانند اطلاعات ریشه‌شناختی، رده‌شناختی و تحولات تاریخی زبان را نادیده بگیرند؛ یا اگر در مطالعة استعاره و مجاز و ابهام با پرسش‌های قدیمی بی‌پاسخی مواجهند نمی‌توانند نسبت به دستاوردهای عصب‌شناسیِ شناختی بی‌تفاوت باشند و در مطالعة شکل‌گیری معنا و ماهیت مفاهیم نمی‌توانند دستاوردهای علم رایانه را در شکل‌گیری قالب‌های معنایی[[3]](#footnote-3)، الگوهای شناختی آرمانی[[4]](#footnote-4) و آمیختگی مفهومی[[5]](#footnote-5) نادیده بگیرند.

موضوع حائز اهمیت دیگر، تغییراتی بود که در روش پژوهش‌های معناشناسی روی‌داد. استفاده از پیکره‌های زبانی گسترده و فنون رایانشی در گردآوری و تحلیل داده‌ها در معناشناسی ماهیت این پژوهش‌ها را تغییر‌داد. وقتی معناشناسان به جای اتکا بر شم زبانی، این امکان را به‌دست آوردند تا با دقت و سرعت زیاد گسترة عظیمی از داده‌ها را مورد تحلیل قرار‌دهند، نه‌تنها توانستند برای بسیاری از پرسش‌های مطرح در معناشناسی پاسخ‌هایی پذیرفتنی بیابند بلکه نوع پرسش‌هایی که از آن‌پس مطرح‌ شد نیز تغییراتی بنیادی پیدا کرد. به این ترتیب یکی از اهداف معناشناسی در قالب آزمون قواعد و الگوها بر داده‌های واقعی گسترده تغییر یافت. برای نمونه، وقتی این امکان به‌وجود آمد تا معانی و بافت‌های کاربرد یک «حرف اضافه» در گسترة پیکره زبانی وسیعی به‌دست‌ آید، عرصه‌های جدیدی برای پژوهش تعریف ‌شد. مانند این‌که نتایج چنین پژوهشی در زبان‌های مختلف مورد مقایسه قرارگیرد یا این‌که این نتایج در دوره‌های مختلفِ تحولِ یک زبان مورد مطالعه واقع شود تا نه‌تنها نگاهی دقیق‌تر و عمیق‌تر به ماهیت معنا فراهم شود، بلکه این نتایج در حوزه‌های مطالعة دیگری مانند نحو و رده‌شناسی و جز آن به‌کار‌ گرفته ‌شود.

عامل دیگری که بر معناشناسی قرن بیست‌و‌یکم تأثیر گذاشت، بازگشت به این اندیشه بود که معانی به ظاهر یکسان می‌توانند در فرهنگ‌های مختلف تفاوت داشته ‌باشند؛ این اندیشه که در نتیجه احیای نظریات ساپیر[[6]](#footnote-6) و ورف[[7]](#footnote-7) متبلور شد، موجب گردید کانون معنایی مشترک زبان‌ها مورد تردید قرارگیرد و در نتیجه پژوهش‌های رده‌شناختی میدانی و معنایی، که پرزحمت و زمان‌گیر بودند، صورت ‌گرفت تا وجود یا نبود کانون معنایی مشترک میان زبان‌ها مورد مطالعه قرارگیرد. سرآمدِ چنین پژوهش‌هایی رویکرد فرازبان معنایی طبیعی[[8]](#footnote-8) بود که به دنبال یافتن مفاهیم مشترک بین همة زبان‌ها، پژوهشی از نوع رده‌شناسی معنایی را بر زبان‌های مختلف از خانواده‌های زبانی متفاوت صورت ‌بخشید و شصت‌و‌چهار مفهوم بنیادی و مشترک بین همة زبان‌ها را معرفی کرد. این پژوهش رده‌شناختی که در آغاز، جزئی از پیکره معناشناسی‌شناختی محسوب نمی‌شد، امروزه به‌مثابه یکی از منابع معتبر و تجربی برای تحلیل سازوکارهای شناختی به‌کار‌ گرفته می‌شود. گذشته از این رویکردِ خاص، امروزه معناشناسان‌شناختی به لزوم انجام پژوهش‌های بین‌ زبانی واقف‌اند و می‌دانند که دستاورد‌های تحلیل معنا باید در سطح زبان‌های مختلف مورد مقایسه‌قرار‌گیرد.

آن‌چه مورد اشاره قرار گرفت توضیحاتی اجمالی در بارة تغییرات روندهای پژوهش در معناشناسی در غرب بود، ولی از آن حیث اهمیت داشت که مطالعة این جریان‌ها برای نگارنده این کتاب و نیز مخاطبان این کتاب پرسش‌هایی را ایجاد می‌کند. آیا چنان‌چه به علم معناشناسی در ایران می‌پردازیم می‌توانیم نسبت به روندهای جهانی این علم بی‌تفاوت باشیم؟ آیا می‌توانیم به پژوهش‌ معناشناسی در ایران بپردازیم ولی نسبت به دست‌آوردهای میان‌رشته‌ای، روش‌های پیکره‌ای، مقایسه‌های بین‌زبانی و تاریخی و فرهنگی زبان بی‌توجه باشیم؟ آیا می‌توانیم بدون مجهز بودن به نظریه و رویکرد و روش به معناشناسی به‌مثابه یک علم بپردازیم؟ پاسخ نگارنده این سطور به همة این پرسش‌ها قاطعانه منفی است. ولی توجه به یک نکته در این ارتباط ضروری است؛ از این قرار که معناشناسِ ایرانی با انجام پژوهش علمی و روش‌مند در باره زبان و فرهنگ و ادبیات خود، دستاوردهای جدید، قابل ارائه و ماندگاری می‌تواند ایجاد کند. بنابراین با تأکید بر نقش نظریه و رویکرد و روش علمی در معناشناسی، به‌نظر می‌رسد با مطالعة دقیق این حوزه‌های جدید هم از این امکان برخورداریم که این نظریه‌ها را بر داده‌های زبانی خود به‌کارببندیم و هم این‌که در مقایسه روش‌مندِ آن‌ها با سنت‌های مطالعاتیِ موجود، دست‌آوردهای نظری جدیدی ارائه دهیم و نیز این‌که برخی کاستی‌های این رویکردها و روش‌ها را مورد تعمق قرار دهیم. به طور خلاصه، به قول روبینز[[9]](#footnote-9)(1370: 20-19) می‌توانیم دنباله‌رو باشیم یا این‌که رویکرد و روش‌های جدیدی در این تقابل بیابیم.

زمانی که از رسالة دکترایم در سال 1381 با عنوان*معناشناسی بازتابی فرضیه‌ای جدید در تکوین معنا* دفاع کردم، و قصدم دستیابی به نظریه‌ای بود که بتواند مراحل تکوین معنا را توضیح دهد، اگرچه تبیینی که این نظریة معنایی ارائه می‌داد برایم قانع کننده بود و هست، ولی به دلیل وسواس در یافتن منابع هرگز این رساله را به شکل کتاب چاپ نکردم. زیرا زمانی که من رساله را می‌نوشتم دستیابی به منابع غیرایرانی کار آسانی نبود و همیشه فکر می‌کردم حتماً منابعی وجود‌ دارد که من آن‌ها را ندیده‌ام. به هر حال این نظریه به‌رغم چالش‌های فکریِ بسیار هرگز در اندیشه‌ام مردود ‌نشد. در *معناشناسی بازتابی،* تکوین معنا از مرحله عملکرد حواس پنج‌گانه آغاز می‌شد و در آن، بدن نقشی محوری در ادراک و مفهوم‌سازی مفاهیم بنیادینی چون مکان، زمان و حرکت ‌داشت و به سازوکارهای گشتالت[[10]](#footnote-10) در توضیح مفهوم‌سازی متکی بود. این نظریه از این حیث با دیگر نظریه‌های شناختی تفاوت داشت که قائل به «واحد معنا»بود؛ درحالی‌که چنان‌که در فصل 1 کتاب حاضر خواهیم دید، معناشناسی‌شناختی به طور عام به «بازنمود»ها به جای واحدهای معنا قائل است. نکته دیگر این‌که در مورد نمایش شماتیک نظریة معناشناسیِ بازتابی، همواره آرزو داشتم از الگوهای نظری وارداتی به جامعه علمی ایران، متعلق به دهه‌های 70 و 80 میلادی، به‌ویژه صورت‌های متفاوت نظریه‌های زایشی، فاصله بگیرم و به دلایلی مشخص، امکانات نمایش شماتیک دیگری را بیازمایم. آن‌چه گفته شد تا حدی مشخص می‌کند که دلیل علاقه نگارنده برای معرفی مبانی معناشناسی‌شناختی در قالب کتاب حاضر چیست.

از سال 1389 که به افتخار فعالیت به عنوان عضو هیئت علمی پژوهشی در پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی نائل‌ شدم، به دلیل دسترسی به منابع مورد نیاز، امکان استفاده از پایگاه دادگان زبان فارسی (PLDB) و برگزاری جلسات متعدد مباحثه و هم‌اندیشی و نیز تعامل با دانشجویانی که به دنبال علم روزآمد بودند و برای به‌دست آوردن آن تلاش جدی می‌کردند، موفق شدم حوزه‌های مختلفی از معناشناسی‌شناختی را در قالب طرح‌های پژوهشیِ خودجوش و گروهی و انفرادی تعریف و به انجام رسانم که نتایج چندی از آن‌ها در قالب مقالات علمی ‌پژوهشی و پایان‌نامه و نیز فایل‌های صوتیِ سخنرانی و کارگاه در پرتال پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی در دسترس ‌است. در فاصله زمانی که ذکر شد، منابع متعددی مرتبط با معناشناسی‌شناختی از سوی اساتید و دانشجویان رشته زبان‌شناسی منتشر شده است که ذیل عناوین پایان‌نامه و رساله، کتاب تألیفی، کتاب ترجمه شده و مقاله قرار می‌گیرد. در زیر این آثار را به شکل طبقه‌بندی شده ذکر می‌کنم تا مشخص شود که معناشناسی‌شناختی در ایران در چه بستری از آثار قرار دارد.

نخست جا دارد به طبقة کتاب‌های تألیفی اشاره کنیم که موارد زیر را فرا می‌گیرد: آثار شعیری (1385) و صفوی (1387) اگرچه درحوزة معناشناسی‌شناختی نوشته نشده‌اند ولی بخش‌هایی از این دو کتاب در فهم مقدمات زبان‌شناسی‌شناختی می‌تواند مفید باشد. کتاب راسخ مهند (1389) در حوزة زبان‌شناسی‌شناختی به طور عام به نگارش در آمده است و از آن‌جاکه برخی مفاهیم اصلی در زبان‌شناسی‌شناختی را معرفی می‌کند می‌تواند به درک مقدمات معناشناسی‌شناختی نیز کمک کند. قائمی‌نیا (1390) و داوری اردکانی (1391) به مبحث استعاره‌های مفهومی پرداخته‌اند و از این حیث در معناشناسی‌شناختی، آثار سودمندی خلق کرده‌اند. کتاب روشن و اردبیلی (1392) مشخصاً به معناشناسی‌شناختی پرداخته است و مقدمات آن را معرفی کرده است. کتاب نیلی­پور (1394) به لحاظ معرفی برخی مفاهیم بنیادین در زبان‌شناسی‌شناختی و به ویژه مطرح ساختن مفروضات اصلی بنیانگذران این رویکرد، به عنوان یکی از منابع مهم در زبان­شناسی‌شناختی به زبان فارسی حائز اهمیت است.

در طبقه‌ای دیگر به کتاب‌های ترجمه شده‌ای می‌پردازیم که به طور مستقیم یا غیرمستقیم به معناشناسی‌شناختی مرتبط‌اند. مجموعه مقالاتی که به کوشش ساسانی (1383) گردآوری شده است، در ارتباط با مبحث استعاره‌های مفهومی سودمند ‌است. بارسلونا[[11]](#footnote-11) (1390) چالش‌های نظری‌ای را در فصل مشترک استعاره و مجاز مفهومی معرفی می‌کند. شریفیان (1391) اگرچه مستقیماً به حوزة معناشناسی‌شناختی مربوط نیست و مقدمه‌ای بر زبان‌شناسی‌فرهنگی محسوب می‌شود ولی به سبب ارتباط این دو حوزه می‌تواند به درک مباحث معناشناسی‌شناختی کمک کند. استاک‌وِل[[12]](#footnote-12) (1393) درآمدی بر شعرشناسی‌شناختی است و به سبب این‌که شعرشناسیِ‌شناختی به طور قابل توجهی بر مفاهیم معناشناسی‌شناختی مبتنی است، می‌تواند به بحث حاضر مرتبط باشد. گیرارتس[[13]](#footnote-13) (1393) به نظریه‌های معناشناسی واژگانی اختصاص دارد ولی فصل پنجم آن به معرفی اجمالی برخی مفاهیم در معناشناسی‌شناختی می‌پردازد. لیکاف[[14]](#footnote-14) و جانسون[[15]](#footnote-15) (1394 الف و ب) ترجمه‌هایی از دو اثر کلاسیک در معناشناسی‌شناختی محسوب می‌شوند و بی‌تردید با کتاب حاضر مرتبط‌اند.

اکنون جا دارد به چندی از پایان‌نامه‌ها و رساله‌هایی که در حوزة معناشناسی‌شناختی به نگارش درآمده‌اند اشاره کنیم. شکی نیست که تعداد این آثار فراتر از فهرستی است که در این‌جا ارائه می‌شود. دلیل این‌که در این مرحله به این فهرست مختصر بسنده می‌کنیم این است که کتاب حاضر با موضوعات این پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها پیوند نزدیکی ‌دارد. افراشی (1381) تلاشی در نظریه‌پردازی در باب تکوین معنا است. سبزواری (1388)، سراجیان اردستانی (1388)، مشایخی (1388)، خوشبخت قهفرخی (1388) و رنجبری (1389) در زمرة اولین پایان‌نامه‌ها در حوزة زبان‌شناسی‌شناختی محسوب می‌شوند. کریمی (1391)، طالبی (1391)، موسوی نسب (1392)، نایب‌لویی (1393)، در زمرة آثاری قرار دارند که به حوزة عواطف و درد با رویکرد معناشناسی‌شناختی می‌پردازند. جولایی (1391)، و صامت (1392) از مهم‌ترین آثاری‌اند که به روش پیکره‌ای به تحلیل استعاره‌های مفهومی پرداخته‌اند. زورورز (1392) و تباری (1394) برای اولین بار به روش پیکره‌ای و با رویکرد شناختی به تحلیل استعاره‌های مفهومی در حوزة عواطف پرداخته‌اند. ازکیا (1391)، مقدم (1391) مسگرخویی (1392)، پشتوان (1392) و همتی (1394) به تحلیل مفهوم‌سازی حرکت و واژگانی‌شدگی افعال حرکتی در زبان فارسی با رویکرد معناشناسی‌شناختی پرداخته‌اند. رحمانی (1392) و نوبخت (1394) در پاره‌ای از موارد به بحث کتاب حاضر مرتبط‌اند.

در خاتمه به مقالاتی می‌پردازیم که با موضوع معناشناسی‌شناختی تألیف شده‌اند و با مفاهیمی که در کتاب حاضر معرفی می‌گردد هم‌سو ‌‌هستند و در حقیقت زمینه نگارش کتاب حاضر را فراهم آورده‌اند. افراشی و نعیمی حشکوایی (1389) برخی مفاهیم معناشناسی‌شناختی را در شعرشناسی‌شناختی مورد مطالعه قرار داده‌اند. افراشی، حسامی، سالاس (1391)؛ افراشی، حسامی (1392)؛ افراشی، صامت (1391) به روش پیکره‌ای به تحلیل استعاره‌های مفهومی پرداخته‌اند. افراشی، مقیمی‌زاده (1393)، زورورز، افراشی، عاصی (1392) به استعاره‌های مفهومی عواطف به روش پیکره‌ای پرداخته‌اند. افراشی، یگانه (1389) طبقه‌ای خاص از استعاره‌های مفهومی در قرآن کریم را مورد مطالعه قرارداده‌اند. گلفام، افراشی، مقدم (1392)؛ پشتوان، حق‌بین، افراشی (1394)؛ ازکیا، ساسانی، افراشی (1392)؛ به بازنمود و مفهوم‌سازی حرکت در زبان فارسی اختصاص دارد. افراشی، صامت (1393) به چندمعنایی با رویکرد شناختی پرداخته‌ا‌ند. افراشی (1394) به بازنمود مفهوم زمان در رویکرد شناختی پرداخته است.

در سال‌هایی که در مقطع دکترای زبان‌شناسی به تدریس معناشناسی پرداخته‌ام، همواره کمبود یک درس‌نامه را که بتواند به طور منسجم به طرح مباحث معناشناسی‌شناختی بپردازد احساس کرده‌ام. به‌نظر می‌رسد کتاب حاضر بتواند این هدف را برآورده‌کند. کتاب پیش رو در هشت فصل سازمان یافته است که به ترتیب عبارتند از: پیش‌زمینه، مقوله‌بندی و شناخت، طرح‌واره‌های تصوری، استعاره مفهومی، مجاز مفهومی، مفهوم‌سازیِ زمان، مکان، حرکت، چندمعنایی و آمیختگی مفهومی. هر یک از این فصل‌ها در دو جلسه تدریس می‌گردد و امکان مباحثه‌های کلاسی را فراهم می‌آورد و به این ترتیب کتاب حاضر می‌تواند جلسات آموزشی یک نیم‌سال تحصیلی را پوشش دهد و موضوعاتی برای پژوهش، بسته به زاویه دید اساتید و دانشجویان ارائه دهد.

نگارش این کتاب مدیون کمک‌های صمیمانه دانشجویان سابق و همکاران همیشگی‌ام آقای سجاد صامت، خانم فاطمه تباری، خانم طاهره همتی و آقای کامیار جولایی است. در لابه‌لای خطوط این کتاب خاطره شیرین همکاری با ایشان ثبت شده است. از استاد ارجمند آقای دکتر‌ مصطفی ‌عاصی به خاطر ایجاد فضای علمی سالم و آزاد‌اندیشانه در پژوهشکده زبان‌شناسی که امکان تحصیل دانشِ روزآمد را فراهم می‌آوَرَد و نیز حمایت‌های علمی ایشان سپاس‌گزارم. مباحث این کتاب به میزان قابل توجهی مدیون کارگاه‌های مشترکِ متعدد و مباحثات علمی‌ای است که با آقای دکتر احمد پاکتچی صورت پذیرفته است، از آن بزرگوار به سبب سخاوت علمی‌شان سپاسگزارم و امیدوارم نعمت همکاری با ایشان تداوم داشته باشد. همان‌طور که پیش از این مورد اشاره قرار گرفت، زمینة نگارش این کتاب هنگامی شکل گرفت که مشغول آماده‌سازی رسالة دکترایم بودم؛ راهنمایی‌ها و همفکری‌های دائمی و بسیار سودمند اساتیدم آقای دکتر‌کورش صفوی و زنده‌یاد آقای دکتر‌علی‌محمد‌حق‌شناس طی نگارش رسالة دکترا الهام‌بخش این نوشته بوده ‌است. همچنین از پیگیری و دقت نظر آقای ناصر زعفرانچی، مدیر محترم نشر و ویرایش پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی متشکرم. بدون مساعدت ایشان چاپ این کتاب میسر نبود. در خاتمه از همراهی همیشگی و بردباری خانواده مهربانم تشکر می‌کنم. نوشتن این کتاب را مدیون وجود پسرم، سورین هستم که الهام‌بخش من در معناشناسی‌شناختی است.

آزیتا افراشی

دانشیار زبان‌شناسی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

زمستان 1394

فصل اول

پیش‌زمینه

1-1 مقدمه

زبان، صرف‌نظر از اين‌كه از سوي فلاسفه، روان‌شناسان، ادیبان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و متخصصانِ ديگر علوم به چه كار مي‌آيد، به خودی خود موضوعي جذاب و درخور مطالعه است كه چون هميشه و همه جا همراه انسان است، همواره موضوع پژوهش قلمداد شده و پيوسته از منظرهاي گوناگون مورد كندوكاو قرار گرفته ‌است. امروزه ديگر شكي باقي نمانده است كه حتی توليد ساده‌ترين رفتار كلامي، رويدادي بسيار پيچيده قلمداد می‌گردد. بر اين اساس، كشف اين‌كه دانش زباني، نزد انسان چگونه سامان می‌یابد و پردازش مي‌گردد هدف اصلي زبان‌شناسی به‌شمار مي‌آيد. زبان‌شناسان شناختي هم مانند زبان‌شناساني با رويكردهاي ديگر به همين مسئله يعني كشف چگونگي سازوكار زبان و پردازش دانش زباني توجه دارند؛ لیکن آن‌ها همواره زبان را بازنمود سازوكارهاي ذهني مي‌دانند. در تعریفی که لوچِنبروئرز[[16]](#footnote-16)(2006: 1) از زبان‌شناسي ارائه می‌دهد، اهداف این علم از منظر علم شناخت معرفی می‌شود. بر این اساس، زبان‌شناسی علمي است كه سعي در كشف جوهر ارتباط و چگونگيِ پردازش زبان در ذهن انسان دارد. براي زبان‌شناسان شناختي، پژوهش در بارة زبان به هدف پاسخ‌گويي به اين پرسش صورت مي‌گيرد كه ذهن انسان چه ويژگي‌هايي دارد كه به زبان، شكل كنونيِ آن را بخشيده است؟ زبان‌شناسي‌شناختي يكي از انشعاب‌هاي شناخت‌گرايي[[17]](#footnote-17) در مفهوم كلي آن به‌شمار مي‌آيد كه سنتي ماهيتاً ميان‌رشته‌اي است و به طور كلي به مطالعة ذهن انسان مي‌پردازد و نه صِرفاً به خود زبان. علم شناخت به عنوان مطالعة علمي و ميان‌رشته‌ايِ ذهن توصيف مي‌گردد و با پرسش‌هايي از این دست كه انسان چگونه جهان را از طريق حواس پنجگانه درك مي‌كند؟ ذهن انسان چگونه به فرايند حل مسئله مبادرت مي‌ورزد؟ انسان چگونه مهارت‌هاي جديد را فرا مي‌گيرد؟ و انسان‌ها چگونه رفتارهاي ارتباطی ِهمديگر را در مي‌يابند؟ سروكار دارد. در پاسخ به اين نوع پرسش‌ها، پژوهشگران اين فرض بنيادي را پيشنهاد داده‌اند كه ذهن انسان همانند ابزاري رايانشي عمل مي‌كند و با بازنمودها سروكار دارد. همان‌طور كه اشاره شد علم شناخت، ماهيتي ميان‌رشته‌اي دارد و مرور نام شخصيت‌هاي تأثيرگذار بر شكل‌گيري و شكوفايي سنت شناخت‌گرا از رشته‌ها و حوزه‌هاي مطالعة مختلف، ماهيت ميان‌رشته‌ايِ اين علم را مي‌نماياند. متخصصان علوم رايانه نظير ماروين مينسكي[[18]](#footnote-18)، روان‌شناساني مانند جورج ميلر[[19]](#footnote-19)، زبان‌شناساني مانند جورج ليكاف و فلاسفه‌اي مانند هيلاري پوتنام[[20]](#footnote-20)، جِري فودور[[21]](#footnote-21) و دانيل دِنِت[[22]](#footnote-22) از جمله بنيان‌گذاران علم شناخت به‌شمار مي‌آيند. حال بايد ديد اين ميان‌رشته نوظهور يعني علم شناخت و رویکرد شناختی از چه ويژگي‌هاي بنياديني برخوردار است؟

1-2 ویژگی‌های رویکرد شناختی

به اعتقاد اسكات[[23]](#footnote-23) ( 2006: 556 -559 ) رويكرد شناختي نسبت به مطالعة ذهن و زبان با چهار ويژگي معرفي مي‌شود:

الف) ذهن/ مغز به‌مثابه ابزار «پردازشی» و «بازنمودي». فُن اِكارت[[24]](#footnote-24) ( 1993: 50 ) بر این باور است که پردازش و بازنمود، دو مفهوم بنيادين در علم شناخت محسوب‌ مي‌شوند و بسياري از پژوهشگرانِ علم شناخت برآن‌اند تا در بارة توان‌مندي‌هاي شناختي ِبشر اطلاعات بيشتري به‌دست ‌آورند. توان‌مندی‌هایی كه بر اساس اين فرض بنيادي، مبنايي بازنمودی و پردازشی دارند. آيزنك[[25]](#footnote-25) و كين[[26]](#footnote-26) (1995: 204 - 207) تعريف مقابل را از بازنمود به‌دست مي‌دهند: «بازنمود، نشانه يا مجموعه‌اي از نشانه‌ها است كه چيزي را براي ما بازمي‌نماياند یا به چیز دیگری دلالت می‌کند». به بيان ساده‌تر، بازنمود به جاي يك چيز در نبود آن قرار مي‌گيرد كه آن چيز وجهي از جهان خارج يا متعلق به تصورات ما، يعني جهان درون ما است. به نظر می‌رسد که همین باورِ بنیادین در علم شناخت، یعنی عملکرد بازنمودی ذهن انسان است که موجب گردیده زبان‌شناسان شناختی رویکرد خود را نسبت به تحلیل زبان در زمرة رویکردهای نشانه‌شناختی قرار دهند؛ زیرا بنا بر تعریفی که از قول آیزنک و کین (1995) ارائه شد، بازنمود و نشانه دو اصطلاح هم‌طرازاندکه سازوکار مشابهی را می‌نمایانند و صرفاً وجه تمایز آن‌ها در این است که در حوزه‌های مختلف دانش به‌کار می‌روند. به کلام روشن‌تر، نشانه نسبت به بازنمود، اصطلاحی فراگیرتر است که نقش‌های دلالتی صورت به معنا را در همة نظام‌های نشانه‌ای فرا می‌گیرد و البته نباید از نظر دور داشت که پس از سوسور، لفظ نشانه در زبان‌شناسی به تسامح به دلالتِ *قراردادیِ* صورت به معنا اطلاق شده است. بازنمود را می‌توان طبقة خاصی از نشانه‌ها در نظر گرفت که در حوزه‌های روان‌شناختی، ادراکی و شناختی به‌کار می‌رود. هرچند زبان‌شناسی‌شناختی نیز بازنمودها را در ارتباط میان ذهن، زبان و جهانِ خارج مورد مطالعه قرار می‌دهد. بازنمودهاي بيروني يا متعلق به جهان خارج، انواع مختلفي دارند كه از آن جمله مي‌توان به نقشه، نقاشي، نوشتار و نظیر آن اشاره كرد. بازنمودهاي دروني يا ذهني صِرفاً برخي از جنبه‌هاي محيط را می‌نمایانند كه آن محيط ممكن است همان جهان خارج يا جهان مخيل ما باشد. لازم به ذکر است که بازنمودهاي دروني ممكن است قياسي يا گزاره‌اي باشند. بازنمودهاي قياسي، تصوير/تصورهايي بصري، شنيداري، بويايي، بساوايي يا حركتي‌اند؛ در حقیقت بازنمودهايي شبه زباني‌اند كه محتواي انديشگانيِ ذهن را مستقل از ميانجيِ اصليِ آن اطلاعات منعکس می‌سازند. بازنمودهاي گزاره‌اي، مفاهيم و روابط ميان آن‌ها را به صورت مستقل از زبان‌هاي بشری يا هر گونه واسطه‌اي مي‌نمايانند. لذا، شايد بتوان گفت كه بازنمودهاي گزاره‌ايِ هر زبان، انديشه‌ای جهاني و بي‌واسطه را مي‌سازند.

سينها[[27]](#footnote-27)(2007: 1284) در تعريف ماهيت پردازشی و بازنموديِ ذهن/مغز مي‌گويد: «بازنمودها، وضعيت‌هاي درونيِ يك دستگاه شناختي‌اند. با فرض اين‌كه دستگاه شناختي ماهيتي پردازشی دارد، مي‌توان نتيجه گرفت كه بازنمودها نيز ماهیتاً پردازشی‌اند؛ به دیگر سخن، اگر پردازش را در قالب فرايندها توصيف كنيم، در آن صورت، بازنمودها به‌مثابه درونداد و برونداد فرايندهای ذهنی خواهند بود». شایان ذکر است که مجموعه اين بازنمودهاي دروني است كه دانش شناختي را پديدمي‌آورد. از این رو، دانش، نوعي رمزگانِ دروني است كه با جهانِ خارج از دستگاه شناختي در ارتباط بازنمودي قرارمي‌گيرد. اين بازنمودهاي دروني از رهگذر رمزگذاري مجدد در قالب زبان، ميان يك دستگاه شناختي و دستگاه شناختيِ ديگر، واقع می‌شوند. بر پایه اين تعريف، رابطة معنايي بین زبان و جهان، برگرفته از رابطه ميان بازنمودهاي دروني و ذهني از یک‌سو و جهان خارج از سوی دیگر است.

سينها (2007: 1285) به اين مطلب اشاره می‌کند كه علمِ شناخت در گونه متقدم آن، به لحاظ روش‌شناختي، صورت‌گرا و به لحاظ نظري، ذهن‌گرا محسوب مي‌شد و هدف آن توصيف صوريِ وضعيت‌ها و فرايندهاي شناختيِ دروني بود. مبانيِ فلسفي علم شناخت در گونه متقدم آن بر ارتباط نگاشتي[[28]](#footnote-28) ميان جهان خارج و بازنمودهاي ذهني و دروني استوار بود. نسل دوم پژوهش‌هاي علمِ شناخت، تجربه‌گرا هستند و جايگاه ذهن را نه در بازنمودهاي ذهني بلكه در فعاليت، حركت و مشاركتِ انسان با محيط می‌بینند. البته جا دارد همین‌جا به این نکته توجه کنیم که مفهوم *محیط* که انسان با آن در مواجهه و تعامل است در قرن بیست‌و‌یکم بسط و تحول پیدا کرد و امروز به *فرهنگ* از آن تعبیر می‌شود. اين مسئله كه كدام بازنمودها و فرايندها در زيرساختِ فراگيري و كاربرد مهارت‌هاي رفتاري و زباني قرار دارند، توجه بسياري از متخصصان علم شناخت را به خود جلب كرده است و اين‌كه بازنمودها و فرايندها در كدام قسمت‌های مغز و شبکه اعصاب روي مي‌دهند عصب شناسانِ شناخت‌گرا را به خود مشغول داشته است.

ب) مردود دانستن بسياري از گونه‌هاي رفتارگراييِ[[29]](#footnote-29) زباني. رفتارگرايي به عنوان رويكرد غالب در مطالعة ذهن و زبان در دهه‌هاي شصت و هفتاد ميلادي بر مردود دانستنِ وضعيت‌هاي ذهنيِ‌دروني[[30]](#footnote-30) كه قابل مطالعة علمي نيستند استوار بود. علي‌رغم سلطة نظريِ رفتارگرايي در آن ايام، سنت شناخت‌گرايي تحت تأثير انديشه‌هاي پژوهشگران روس از جمله لوريا[[31]](#footnote-31)و ويگوتسكي[[32]](#footnote-32)، به حيات خود ادامه داد. آراي چامسكي[[33]](#footnote-33) (1959: 31) و اندیشة وی مبنی بر این‌که توصيفِ چگونگيِ رفتارِ زباني بدون باور به وجود سازوکارهای ذهني غيرممكن است، نقطه عطفي شد براي اين‌كه شناخت‌گرايان درصدد به‌كارگيريِ روشي براي تشخيص و صورت‌بنديِ اين سازوکارهای ذهني برآيند.

پ) اتكا به شواهد تجربي[[34]](#footnote-34). شناخت‌گرايي، تداوم يك سنت تجربه‌گرا به‌شمار مي‌آيد. قضاوت‌هاي سخنگويان زبان، فرايند فراگيري زبانِ كودك‌، مطالعة روان‌شناختيِ توليد و درك زبان، مطالعة آسیب‌های زبانيِ اكتسابي و ژنتيك و مطالعة ويژگي‌هاي عصب‌شناختيِ كاربردِ زبان از جمله شواهد متعددي‌اند كه شناخت‌گرايان در تحليل‌ها از آن‌ها بهره مي‌جويند.

ت) تأكيد بر هم‌سازي ميان معانيِ زباني و سازوكارهاي ذهني. هدف نظريه‌هاي پردازشی و بازنمودي ِذهن كه از سوي شناخت‌گرايان مطرح شد، اين بود كه ماهيت سازوكارهاي ذهني را بازشناسند. فرضِ وجودِ وضعيت‌ها و فرايندهاي ذهني، زمينه ايجاد طبقة جديدي از نظريه‌هاي معنا‌یی را به وجود آورد كه بر ارتباط ميان واژه‌ها و جمله‌ها از يك‌‌سو و سازوكارهاي ذهني ِسخنگويان از سوي ديگر مبتني بودند. آيزنك و كين (1999: 14) اين هم‌سازي را در مرتبه ديگري، يعني ساختمان فيزيكيِ مغز از يك‌سو و ذهن به عنوانِ يكي از مفروضات نظريِ عصب‌روان‌شناسيِ شناختي از سوی دیگر، در نظر مي‌‌گيرند. آن‌ها هم‌چنين به مسئله كانوني‌سازيِ عملكرد[[35]](#footnote-35) مي‌پردازند؛ در قالب اين مفهوم، هر عملكرد يا فرايندي در مكانی خاص، در مغز روي مي‌دهد. لازم به ذکر است که مفهوم كانوني‌سازيِ عملكرد، در مقابل مفهوم پيوندِ ارتباطي[[36]](#footnote-36) مطرح مي‌شود. بر اساس این نکته، براي نمونه، فرايندي مانند فعال‌سازيِ يك مفهوم، در سطح منطقه وسيعي از مغز عمل مي‌نماید. معهذا، هنوز شاهدي براي تفوق يكي از اين دو ديدگاه نسبت به ديگري وجود ندارد (همان: 16).

1. .L. Bloomfield [↑](#footnote-ref-1)
2. .*Language* [↑](#footnote-ref-2)
3. .Semantic Frames [↑](#footnote-ref-3)
4. .Idealized Cognitive Models [↑](#footnote-ref-4)
5. .Conceptual Blending [↑](#footnote-ref-5)
6. .E. Sapir [↑](#footnote-ref-6)
7. .B.L. Whorf [↑](#footnote-ref-7)
8. .Natural Semantic Meta-language [↑](#footnote-ref-8)
9. .R.H. Robins [↑](#footnote-ref-9)
10. .Gestalt [↑](#footnote-ref-10)
11. .A. Barcelona [↑](#footnote-ref-11)
12. .P. Stockwell [↑](#footnote-ref-12)
13. .D. Geeraerts [↑](#footnote-ref-13)
14. .G. Lakoff [↑](#footnote-ref-14)
15. 5.M. Johnson [↑](#footnote-ref-15)
16. .J. Luchjenbroers [↑](#footnote-ref-16)
17. .cognitivism [↑](#footnote-ref-17)
18. .M. Minsky [↑](#footnote-ref-18)
19. .G. Miller [↑](#footnote-ref-19)
20. .H. Putnam [↑](#footnote-ref-20)
21. .J. Fodor [↑](#footnote-ref-21)
22. .D. Dennett [↑](#footnote-ref-22)
23. .S. Scott [↑](#footnote-ref-23)
24. .B.Von Eckardt [↑](#footnote-ref-24)
25. .M.W. Eysenck [↑](#footnote-ref-25)
26. .M.T. Keane [↑](#footnote-ref-26)
27. .C. Sinha [↑](#footnote-ref-27)
28. .mapping [↑](#footnote-ref-28)
29. .behaviourism [↑](#footnote-ref-29)
30. .internal mental states [↑](#footnote-ref-30)
31. .A.Luria [↑](#footnote-ref-31)
32. .L. Vygotskii [↑](#footnote-ref-32)
33. .N. Chomsky [↑](#footnote-ref-33)
34. .empirical evidence [↑](#footnote-ref-34)
35. .localisation of function [↑](#footnote-ref-35)
36. .connectionism [↑](#footnote-ref-36)